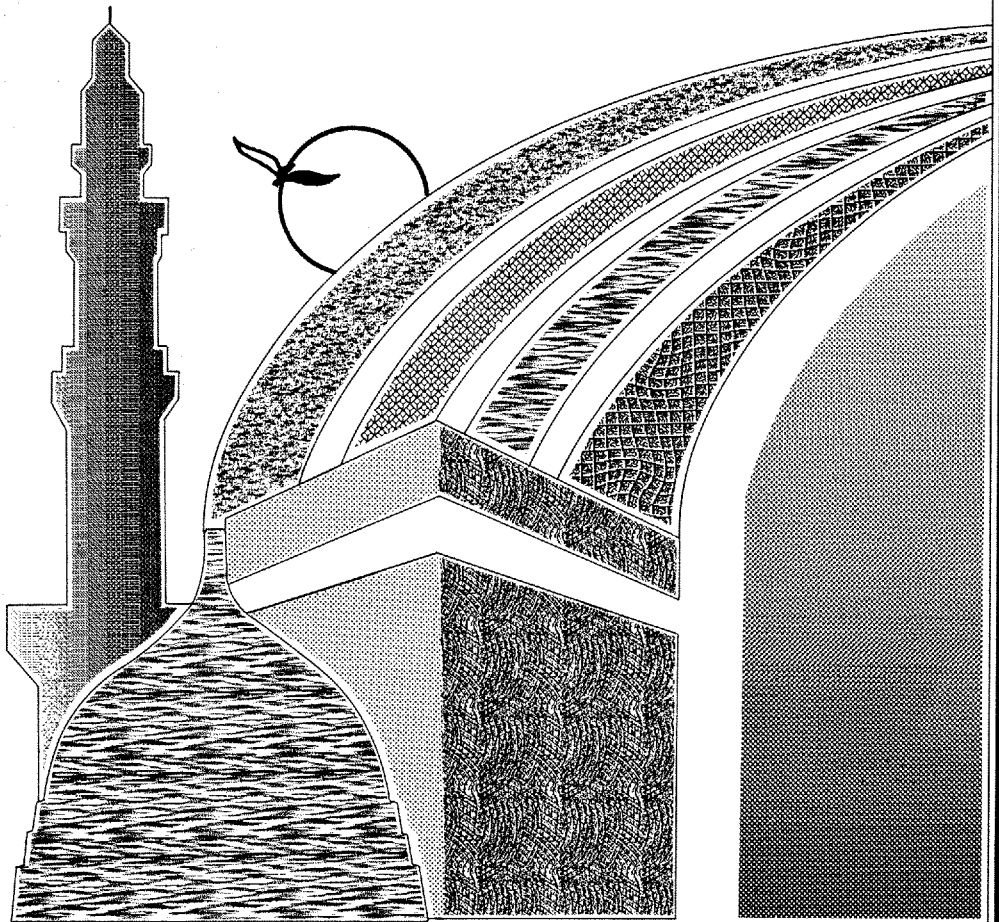
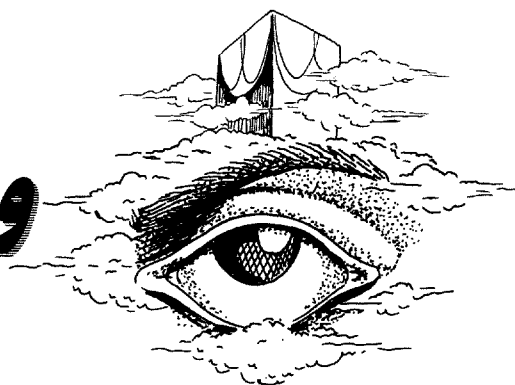


فاطرت



وعدۀ وصل



فاطمه صالحی

کرمان و از آنجا مستقیم راهی فرودگاه شدیم. ساعت هشت پس از گذراندن چندین ساعت سردرگمی و انجام عملیات بازرسی بدنی و چمدانها و تحویل گرفتن گذرنامه‌ها، هواپیما به پرواز درآمد. این پرندهٔ آهنین بال همچون عقابی تیز پرواز مرغ دل‌هایمان را بر بال‌هایش نشانده و بر اقیانوس بیکران و آبی آسمانی اوج گرفت و سرانجام ساعت ۱۱/۵ شب که همزمان بود با ۱۰/۴۵ به وقت جدّه، بر زمین نشست.

عظمت و وسعت این فرودگاه هر چشمی را خیره می‌کند. تنوع رنگها، لباسها، زبانها، و ملیت‌ها همه جا به چشم می‌خورد. زنان برقع پوشیده و کاملاً محجّب در یک جا مشاهده می‌شوند در همانحال زنانی با

وعدۀ وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تندتر گردد
جمعه ۱۵ آبان ۱۳۷۷ ساعت چهار بعد
از نصف شب بود، پیش از طلوع فجر، روز
پرواز کبوتر عشق و آشیان گرفتنش در جوار
حرم الهی. صدای تپش قلبم را به خوبی
می‌شنیدم. شب تا دیروقت خوابم نبرد اما
این بیخوابی هیچ رخوتی در من ایجاد
نکرده بود بلکه به عکس شادی و شغف
وصف ناپذیری سرتاپایم را لبریز می‌ساخت.
شکر خدا را بجا آوردم که برای دوّمین
بار میزبانم می‌شود و سعادت عرض ادب
کردن در برابر آستان جنت مثال پیامبرش
را بر من ارزانی داشته است.

ساعت ۲/۵ بعدازظهر جمعه عازم

آرایش و لباس کاملاً اروپایی در گوشه دیگر. بر گوشه‌ای از سالن فرودگاه مختص بازرسی و انجام عملیات گمرکی و کنترل گذرنامه‌های یک کشور است. چیزی که زیاد چشمگیر است لباسهای آستین کوتاه و کراوات در تن مأموران و کارکنان دولت سعودی است که کاملاً هویت غربی پیدا کرده‌اند. پس از سپری شدن یکی دو ساعت، از فرودگاه بیرون آمدیم. رییس کاروان با جدیت مشغول جمع آوری مسافران و سوار کردنشان در سه اتوبوس است که می‌خواهیم با آنها راهی مدینه شویم. اتوبوس بسیار تمیز و مجهز است. هوای داخلش به وسیله کولر کاملاً مطبوع شده و با هوای مرطوب و گرم بیرون کاملاً متفاوت است. و ما که همگی خسته هستیم خواب چشمانمان را در ربود. فقط گاهی صدای نوار نوحه سزایی و مداحی بگوش می‌رسد و گاهی هم صدای ناله کوتاه و زمزمه عاشقانه‌ای شنیده می‌شد.

نزدیکیهای اذان صبح به فندق الدخیل رسیدیم. گنبد سبز حرم پیامبر و چراغهای زیبایش صبر و قرار از دل می‌برد. پس از کمی استراحت صدای روحنواز و دل نشین اذان از مسجد النبی شنیده شد. برای ادای نماز از جا برخاستیم...

بعد از صرف صبحانه و شنیدن توصیه‌های مدیر و روحانی کاروان عازم زیارت قبر پیامبر و قبرستان بقیع شدیم، از فندق الدخیل فاصله زیادی تا حرم پیامبر و قبرستان بقیع وجود ندارد. قبرستان بقیع درست روبروی هتل قرار گرفته و مظلومیت و غربت و تهایی را فریاد می‌کند. درخ از سوسوی یک چراغ، یا نور یک شمعدان! قبر چهار پیشوای معصوم؛ حسن بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی (امام باقر) و جعفر بن محمد صادق، بنیانگذار مکتب جعفری در اینجاست.

ابتدا وارد حرم پیامبر شدیم، همه عاشقانه می‌گریند و ناله می‌کنند. هر گوشه‌ای از مسجد پیامبر ﷺ یادآور واقعه‌ای از تاریخ اسلام است؛ خانه پیامبر، جای اصحاب صفه، محل اذان بلال، بین محراب و منبر، خانه فاطمه زهرا علیها السلام، ستون توبه و...

عظمت، وسعت و شکوه معماری مسجد النبی هر چشمی را به حیرت وامی‌دارد. می‌توان گفت که در تمام دنیا مسجدی با این عظمت و شکوه و جلال وجود ندارد. اما در هر صورت این شکوه و جلال و زرق و برق ظاهری نمی‌تواند زائران عاشق و دلداده‌اش را مشغول خود

بقیع جمعند و اجازه ورود به داخل بقیع را ندارند. بهانه‌ای می‌خواهند تا عقده شان باز شود.

اینجا بود که به یادم آمد به هنگام خداحافظی از بستگان و اقوام و دوستان و... همه سفارش داشتند و التماس دعاها گفتند. بعضی توصیه کردند که سلامشان را به پیامبر خدا ﷺ و دخترش فاطمه علیها السلام و ائمه بقیع علیهم السلام برسانم.

یکی با چشم اشکبار سفارش کرد زیر ناودان طلا دو رکعت نماز برایش بخوانم و از خدا بخواهم که او را هم دعوت کند تا به زیارت پیامبرش و مهمانی خانهاش بیاید.

دیگری خواست تا برای پدر مریضش دعا کنم. آن یکی گفت که وقتی روبروی قبر ام‌البنین مادر حضرت ابوالفضل قرار گرفتم برای دخترش که هم نام اوست دعا کنم و برایش شفا بخواهم. وقتی به یاد سفارش وی افتادم بی اختیار دلم گرفت. از حضرت زهراى مرضیه درخواست کردم که دستش را بگیرد و توجهی به سوی او کند. سفارش‌ها بسیار است، اگر بخواهم همه را بشمارم به قول مولانا: «یک دهان خواهیم به پهنای فلک»

امروز برنامه ریزی شده است که از منطقه احد، مساجد سبعه که از جمله آن‌ها

سازد. لذا است که در داخل حرم هر کسی برای خود دنیایی دارد. سیلاب اشک بر چهره‌ها جاری است. هر کسی کتاب درد دلش را گشوده، آرام آرام می‌خواند. هیچکس آرام نیست. دنیای عجیبی است اینجا!

بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست

زمان زیارت رو به پایان است؛ ساعتی که خانم‌ها باید از حرم پیامبر بیرون شوند تا نوبت را به آقایان بدهند نزدیک است. بالاخره با اکراه و اجبار از حرم بیرون شدیم...

از وقتی که وارد مدینه شده‌ایم، هنوز توفیق زیارت بقیع را نیافته‌ایم، از این رو راهی قبرستان بقیع می‌شویم. آنجا هم چه عالمی دارد! کاروانها هر یک در گوشه‌ای جمع شده‌اند و عزاداری و نوحه سرایی می‌کنند. پشت دیوار بقیع که قرار گرفتیم کبوتران قبرستان را دیدم که گروه گروه می‌نشینند و به پرواز در می‌آیند.

آرزو کردم کاش برای چند لحظه هم که شده به جای یکی از این کبوتران بودم و بر گرد قبور ائمه می‌چرخیدم! لحظات عجیبی است. خانم‌ها همه در پشت دیوار

خداحافظی اش. بعد از شهادتش از گریه سیر نشده‌ام. بغضها و اشکهای در گلو مانده‌ام سرباز نکرده‌اند این عقده هنوز در دلم مانده است که هنگام تشییع پیکر پاکش نتوانستم خوب فریاد بزنم و امروز که هر کسی غرق در عالم خودش است و کسی نیست تا مانعم شود...

لحظه‌ای به خود آمدم، دیدم جمعیت بسیاری رو به قبرستان احد مشغول خواندن فاتحه و زیارتنامه هستند کاروانهای ایرانی، مصری، ترکیه‌ای، پاکستانی، هندی، اندونزیایی، مالزیایی و آفریقایی و مردمانی از کشورهای عربی مانند لبنان، بحرین، کویت و... با شهدای سرافراز احد وداع کردیم و رو به سوی مسجد ذوقبلتین نهادیم. مسجد ذوقبلتین هم تاریخچه‌ای دارد که روحانی کاروان آنرا شرح داد و آنگاه از پله‌های بی‌شمار و پیچ در پیچی بالا رفتیم و در داخل مسجد نماز خواندیم. و از آنجا عازم مساجد سبعة شدیم. آخرین مسجدی که رفتیم، مسجد حضرت فاطمه بود.

برای همراهان توضیحاتی درباره مسجد علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام دادم و از آنان خواستم مقایسه‌ای کنند بین دو مسجد و مساجد دیگر؛ دو مسجدی که

است مسجد قبلتین، مسجد قبا، مسجد فضیخ و قبر نجمه مادر امام رضا علیه السلام (البته طبق نقلی که ضعیف است) دیدن کنیم. ابتدا عازم منطقه احد شدیم تا حمزه سید الشهداء و سایر شهدای احد را زیارت کنیم.

روحانی کاروان تاریخچه جنگ احد و جریان شکست مسلمانها و کشته شدن حمزه عموی پیامبر و کینه و دشمنی کفار قریش را شرح داد. و گفت: بدن مطهر حمزه را به دستور هنده زن ابوسفیان قطعه قطعه کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار متأثر شد آن روز هر کس برای شهید خود عزاداری می‌کرد اما حمزه عموی پیامبر کسی را نداشت که برایش عزاداری کند. زنان قریش جمع شدند و به همراه حضرت زهرا و صفیه خواهر حضرت حمزه برای وی گریستند.

نام یکی از فرزندان خواهرم حمزه است، خواهرم به هنگام بدرقه‌ام از من خواسته بود که وقتی بر سر قبر حمزه سید الشهداء آمدم برای پسرانش دعا کنم که گرفتار وسوسه شیطان نشوند و با ایمان و متقی گردند و در برابر تهاجم فرهنگی دشمن ایستادگی کنند. از ته دل برای آنان دعا کردم.

یاد دیگری که در ذهنم جان گرفت یاد مهدی شهید، خواهر زاده‌ام بود؛ یاد آخرین

می‌گویند قبر نجمه مادر امام رضا علیه السلام در آنجاست کاری به این نداریم که این، سخن درستی است یا نادرست، در هر حال به نیت او فاتحه‌ای خواندیم و سلامی به محضرش تقدیم کردیم.

مشربه ام‌ابراهیم هم مانند مسجد فضیخ در منطقه فقیرنشین و محروم مدینه واقع است.

ظهر به هتل برگشتیم و برای صرف نهار که معمولاً بسیار مفصل و تشریفاتی است در سالن غذاخوری حاضر شدیم، اما امروز که آن وضع رقت بار مردم فقیر مدینه را دیدیم، دیگر غذا به دل نمی‌چسبد! چهارشنبه پیش از اذان صبح راهی حرم شدیم بعد از خواندن نماز، پشت قبرستان بقیع رفته، در نوحه سرایی و عزاداری کاروانها که گاهی درهم آمیخته می‌شود شرکت کردیم. کاروان‌های ایرانی و بسیاری از کشورهای دیگر انتظار می‌کشند تا حدود ساعت ۷ که در بقیع باز می‌شود، به زیارت ائمه علیهم السلام بشتابند و زن‌ها نیز در همین ساعت خود را به حرم پیامبر و مقابل باب النساء می‌رسانند...

آنجا هم قیامتی برپاست، هر کسی به زبان خودش با پیغمبر سخن می‌گوید زن عرب سیاه‌پوستی را دیدم که فریاد می‌زد و

فقط یک چهار دیواری بسیار ساده و گلین است، تازه همان مسجد کوچک گلین را بسته‌اند و آن را جزئی از پارک باصفا کرده‌اند! اینجا هم دلها به مظلومیت حضرت زهرا سخت می‌سوزد...

پس از آن عازم مسجد قبا که اولین مسجد در اسلام است آنجا هم نماز تحیت خواندیم و از تمیزی و انضباط و معماری آن لذت بردیم همراهان مایلند برای نماز ظهر در مسجد قبا بمانند که نماز خواندن در آن فضیلت بسیار دارد.

اما به پیشنهاد روحانی کاروان که تا قبل از ظهور هنوز باید از چند جای دیگر دیدن کنیم سوار بر اتوبوسها شده، راه افتادیم.

پس از گذر از چند کوچه و خیابان به مسجد بسیار کوچک و ساده در محله‌ای دور افتاده و فقیر نشین رسیدیم که نامش مسجد «فضیخ» بود. طبق گفته روحانی کاروان، این همان مسجدی است که مسلمانها پس از پیروزی بر کفار و نزول آیه مربوط به تحریم میگساری و قمار، کوزه‌های شراب را شکسته‌اند و میگسارها و خم‌های شراب و بساط قمار بازی را درهم کوفته‌اند.

از آنجا به مشربه ام‌ابراهیم رفتیم که



زین العابدین، تو با آن تن تب دار، با آن همه درد و رنج و اندوه ... چه کردی؟ سلام بر تو و پدر مظلومت و عمۀ داغدارت ای امام عابد و ساجد و عارف و مظلوم و تنها، سلام بر عمویت امام حسن مجتبی، سلام بر فرزند تو امام محمدباقر و فرزند فرزندت امام صادق علیه السلام. سلام بر شما و مظلومیتتان.

شب جمعه در بعثۀ امام:

مداح اهل بیت نوحه سرایی کرد و با سوز گداز خواند. همه را تحت تأثیر قرار داد و اشک بسیار گرفت آنگاه دعای شریف کمیل را آغاز کرد چه مضمون زیبا و عالی دارد دعای کمیل: «پروردگار من! بجز تو چه کسی را دارم! چه لغزشها از من دیدی و نادیده گرفتی، چقدر از عیبهای مرا پنهان کردی. خدایا من با این پوست نازک و استخوانهای شکننده با آتش خشم تو چه کنم. خدایا! چگونه زبانی را که به وحدانیت تو اقرار کرده می‌سوزانی، خدایا! اگر تو مرا با آتش قهر خود بسوزانی غم دوری و فراق از تو را چگونه بر خود آسان کنم...» در پایان دعای کمیل از سخنان بسیار ارزشمند و با محتوای جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج آقای قریشی نماینده مقام معظم

اشک می‌ریخت و می‌گفت: «حبیبی یا رسول الله، حبیبی یا محمد، یا حبیبی جئت الی جوارک، اسمع کلامی یا رسول الله» و... آنقدر با حال می‌گفت که گریه‌ام گرفت. چشم‌ها همه لبریز از اشک است لبها می‌لرزند. دستها به سوی قبر حضرتش دراز است.

قبری که پیرامونش را با پنجره‌ها و دیوارهای مشبک سبز رنگی پوشانده‌اند و از بیرون چیزی دیده نمی‌شود و فقط از روی نقشه و گفتهٔ روحانی کاروان می‌تواند حدس زد که کدامین قبر، قبر پیامبر است. نزدیک یک هفته از سفرمان سپری شده، نمی‌دانم آیا لیاقت زائر بودن و بهره‌مندی از فیض زیارت را داشته‌ام یا نه؟ هفت روز چه زود گذشت، عمرمان هم همینگونه سپری می‌شود. زندگی عجب سفر کوتاهی است!

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

از حرم رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون شدیم، نه به میل خودمان بل به اکراه و اجبار ناگاه نگاهم به قبرستان بقیع افتاد و چشمانم از اشک لبریز گشت لحظاتی در دل زمزمه کردم: ای بازماندهٔ کربلا، ای حجت خدا، ای

می‌گذرانیم. روزهای مدینه چه زود می‌گذرد!
دل‌م حسایی گرفته است، یک بهانه
می‌خواهد تا بغضم بشکند.

تا حدود ساعت ۹ مشغول بستن
ساکها و جمع و جور اثاثیه بودیم. بعد از
صرف صبحانه، روحانی کاروانمان آخرین
توصیه‌ها را در مورد محرم شدن و تلبیه و
انجام اعمال عمره مفرده یادآوری کرد.

رهبری در بعثه بهره‌ فراوان بردیم. سخنان
ایشان مصداق کامل: «خیر الکلام، ما قل و
دل» بود. خداوند تأییدش فرماید!
چه سخت است لحظهٔ فراق و جدایی!

جمعه ۲۳ رجب:

روزهایی که باید در مدینه می‌ماندیم
به پایان رسیده و اکنون ساعتهای آخر را